

آیین زار و مراسم قربانی به روایت یوسفی

نگاهی کوتاه به دو اثر داستانی از محمدرضا یوسفی

زهرا شیرازیان



ایران در دوران باستان، از کشورهای باشکوه و برتر آن روزگار بود. با حمله و هجوم بیگانگان، هویت فرهنگی و تاریخی این مرز و بوم در معرض نابودی قرار گرفت و شکوه و عظمت آن دوران سپری شد. بدین جهت بسیاری از دوره‌های تاریخی و فرهنگی ایران باستان، در ابهام است. آیین‌ها و مراسمی نیز در آن دوران رایج بود که محققان در شناخت آن، بسیار تلاش کرده‌اند. از این آیین‌ها در روزگار ما گوشه‌هایی باقی مانده که ماهیت آن، رو به فراموشی است. در این نوشته، نگاهی داریم به دو اثر «دختران خورشیدی» با توجه به آیین قربانی که ریشه در آیین‌های باستانی ایران دارد و «قلمه طلسم شده» با توجه به آیین زار که ریشه ایرانی ندارد، اما از روزگاران دور، در نقاط مختلف ایران اجرا می‌شده است.

آیین و مراسم قربانی در «دختران خورشیدی»

قربانی، جزئی اساسی از آداب مذهبی، در ادیان مختلف باستانی بوده است. قربانی، در آغاز، هدیه‌ای به پیشگاه خدایان بوده است. تمدن‌های اولیه، برای مقدسات‌شان (مظاهر طبیعت، ارواح و خدایان) از حیواناتی که خوراک‌شان بود، قربانی می‌دادند. سپس پاره‌ای از گوشت و خون قربانی‌ها را در پای خدایان‌شان می‌نهادند تا از طریق آن، رضایت انواع را به خود جلب کنند. شاید این رسم در آغاز، از آیین توت‌پرستی ناشی شده باشد.

در برخی از دوره‌ها چنین باوری بر این پایه بوده است که با انتقال فسادهای قبیله به حیوان یا انسانی مقدس و بعد از کشتن آن (بلاگردان)، قبیله می‌تواند چنان که برای تولد دوباره و تجدید حیات خود لازم می‌داند، تطهیر شود و کفار را بدهد. مناسک ریختن خون قربانی و تطهیر در نزد اقوام باستانی، تضمین جوانی دوباره بود که حیات گیاهی و حیوانی، هر دو را ضمانت می‌کرد.

در «دختران خورشیدی» نیز مردم برای تضمین حیات، باید قربانی بدهند. داستان با خشکسالی در شهر میبد، آغاز می‌شود و استاد سفالگر، از دختر خورشیدی سخن می‌گوید که با قربانی کردن خود، باعث ریزش دوباره باران می‌شود.

ترافیک و معرفی نامه‌های رنگارنگ را نمی‌گوییم. چیزهای مهم! مثلاً نباید به اسناد محرمانه یا طبقه‌بندی شده، آبیاناً بربخوری. همان طور که لی لی می‌روی و با دست‌ها مرتب کارت میکشی و می‌آوری جلوی مسورت و بعد سرت را طوری می‌گردانی که گوش‌هایت را نشان داده باشی و خانه‌ها را هم که از حفظی، یادت باشد گاهی باید دست‌ها را بالای سر بگیری، چشم بزدی و همه چیز را به این حالت در بیاوری. که انگار دیده‌ای و زیرسیلی رد کرده‌ای. در موارد بزرگ‌تر، شتر دیدی، ندیدی! و در موارد فوق بزرگ، بهتر است عادی باشی یا اگر نمی‌توانی، خودت را به لودگی بزن! شکلک در بیاور، سوت بزن، دست‌هایت را بلرزان....

۷- خودآزمایی

۱- آیا تربیت کودک یعنی تزریق توان فشرده، آموزش انواع پشتک‌های ذهنی و تردستی‌های مغزی و یا استخراج دکتر دست‌آموز؟

۲- اگر افتخار ملی ما رسیدن یک نفر زودتر از وقتش، به بیشتر از حدش مدال و مدرک است، پس آیا مدرک‌گرایی و قهرمان پروری، برای بعد از قلب هم خوب تلقی می‌شود؟

۳- آیا الگوی ما کسی است که مدرک‌های بیشتر، بزرگ‌تر و مهم‌تر را زودتر و آسان‌تر جمع می‌کند؟

۴- اگر این طور نیست، پس چرا آن غول چراغ، این همه این متد پرورشی را تبلیغ می‌کند؟

۵- به خودتان باشد، یک نابغه آزاد را «هم ارز» چند نابغه پرورشی می‌دانید؟

۸- تکلیف منزل

۱- نامساوی‌های زیر را اثبات کنید:

الف) عملکرد آموزش و پرورش < تغییر نظام آموزشی

ب) عملکرد معاونت پرورشی (وآپ) < برگزاری مسابقات

ج) عملکرد معاونت آموزشی (وآپ) < برگزاری امتحانات

د) عملکرد وزارت علوم و... و... < سازمان

سنجش

۲- درباره موضوع زیر انشا بنویسید:

دانشگاه‌های زنجیره‌ای آزاد بهتر است یا کتابخانه‌های عمومی؟ نمایشگاه‌های علمی یا آزمایشگاه‌های تخصصی عمومی؟ سالن‌های سخنرانی یا باشگاه‌های علمی؟ پژوهشگاه‌های عمومی یا رصدخانه‌ها و شب شعرها و...

۳- چیستان زیر را در دفتر مشق خود بنویسید و واژه مناسب و مورد نظر را از اطرافیان خود بپرسید:

غول چراغ، ابررسانه کوچک مغز، سازمان سر و صدا که قدیمی‌ها به آن خردجال می‌گفتند، چیست؟

۹- مجریمه

در پایان امیدواریم این تمرین‌ها، بیشتر از همه، برای کتاب‌های کودک و نوجوان عبرت‌آموز باشد و این تنبیه که می‌شوند و آزاری که امروز می‌بینند، سبب آن شود که من بعد، کارشان را بهتر انجام بدهند، چیزی جا نگذارند تا سرمشق دیگران باشند.

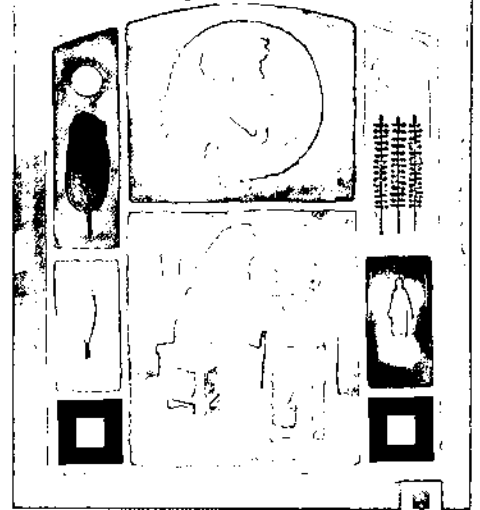
تا دفعه بعد هم باید این مصرع را هزار بار با خط خوانا مشق کنند که:

«کارم از گریه گذشته است بدان می‌خندم»



زمان خوجوات دختران خورشیدی

محمد رضا بومنی



بای‌بند این باور و شایسته قربانی شدن می‌پنداشتند، داوطلب می‌شدند که در این مراسم برابر نهادهای آن قربانی شوند تا به وصال خورشید برسند. ذکر این قربانی در جشن نوروزه بارها در اشعار کهن فارسی نیز آمده است.^۲

ای عید من آن روز که قربان تو باشم
نوروز من آن روز که مهمان تو باشم
عید نوروز من آن است که بینم رویت

عید قربان که لقای تو کند بنیادم
در این آیین، نکاتی وجود دارد که در داستان نیز به آنان پرداخته شده است:

۱- شایستگی قربانی ۲- تمایل فرد به قربانی شدن
۳- وصال خورشید

از همان شروع داستان «شایستگی قربانی» مطرح می‌شود. براساس یک قصه قدیمی، در شرایط خشکسالی، دختری خورشیدی باید قربانی شود تا از آسمان باران بیاید. بعد از شنیدن قصه، همه خواهان آنند که دختر خورشیدی را بیابند. به دنبال آن، دختران یکی‌یکی در متن داستان حضور می‌یابند؛ شش دختر که مردم نیز به اشتباه آنان را دختران خورشیدی می‌پندارند. اما داستان چنان واقعیت را به خوانندگان عرضه می‌دارد که این راز به راحتی برملا نشود، زیرا شایستگی برای قربانی، فراتر از پندار مردم است و هنوز هیچ‌یک از دختران، به آن درجه از شایستگی دست نیافته است. به قول سعدی:

جان باختن آسان است اندر نظرت لیکن

این لایحه نمی‌بینم شایسته قربانت
نکته دیگر در این آیین «وصال خورشید» است. رسیدن به خورشید در داستان به طور غیرمستقیم قابل درک است. دختر خورشیدی، به گونه‌ای توصیف می‌شود که گویی به تمام ویژگی‌ها دست یافته است:

«به یقین دختر خورشیدی نشان از خورشید دارد، چون خورشید بخشاینده و سخاوتمند است. اگر روی از سزه و گیاه بیوشاند، جهان را نیستی و مرگ فرا می‌گیرد. اگر از زمین روی بیوشاند، شب سلطان زمان می‌شود. اگر گرمایش را از آدمیان دریغ کند، سرما همه را نابود خواهد کرد...»
دختر خورشیدی، همان جان است که بر طبق آیین

مذکوره، پرتوی از خورشید است. پس به صفات عنصری حیات بخش چون خورشید نزدیک است. در این آیین، جان، پس از مرحله قربانی، دوباره به نور تبدیل می‌شود و این همان سرنوشت دختر خورشیدی است؛ زیرا با همین ماهیته بر مهرداد ظاهر می‌شود.

ویژگی دیگر این آیین «تمایل فرد به قربانی شدن» است که در مسیر داستان شکل می‌گیرد. مردم قصه‌ای شنیده‌اند، اما هیچ‌یک نمی‌داند دختر خورشیدی خود این راه را برگزیده و یا به این کار واپار شده است. شخصیت استاد مهربان نیز در داستان، نشان‌دهنده آن است که او مخالف تحمل این قصد به افراد مختلف است و در مقابل عقاید تحمیلی دیگران می‌ایستد. او خوب می‌داند که قربانی شدن، تنها از طریق نیت واقعی امکان‌پذیر است. این راز همچنان باقی می‌ماند تا این که مهرداد موفق می‌شود دختر خورشیدی را ببیند. در این ملاقات‌ها کم‌کم پرده از این راز برداشته می‌شود. دختر خورشیدی می‌گوید:

مرا مردم زمانه‌ام قربانی نکردند... پس از آن که خشکسالی بر سرزمین من حاکم شد، روزگار مردم آن قدر سخت و پریشان بود که خورشید هم به روزگار ما می‌گریست....

من در روزی توفانی، زیباترین پیراهنم را به تن کردم، بهترین کفش‌هایم را به پا کردم، آخرین قطره‌های آب را که در تنگی بود، نوشیدم و به بیابان رفتم؛ آن‌گاه خود را به دست توفان سپردم.

به این ترتیب، گره داستانی گشوده می‌شود. او، دختر خورشیدی، با خواست شخصی خود دست به چنین کاری می‌زند. قربانی شدن او از روی میل و قصد قلبی است. هنوز هم بقایایی از آرزو و میل به قربانی شدن، در آثار بازمانده از ادبیات فارسی دیده می‌شود. در این آثار، عاشق خواستار آن است که جان را فدای معشوق کند. عاشق انتظار روز عید را دارد تا دوست، او را قربانی کند. زیرا اگر قربان دوست گردد، به وصال می‌رسد، و گرنه مردار می‌شود. ابیات زیر نمونه‌ای از آن‌هاست:

فرخ آن عیدی که جان قربانی
جانان بود
خرم آن جانی که پیش نیکوان
قربان بود

تن می‌روم زان که قربانیست تن
دل بی‌پور، دل به بالا می‌رود
نمونه دیگر، قربانی شدن اسماعیل، به دست ابراهیم است. اگر چه اسماعیل قربانی نشد، حکایت آن بازتابی وسیع در زبان و ادبیات فارسی بر جای گذاشت:

ما چو اسماعیل زابراهیم خود
سر نیچیم از چه قربان می‌کند
اگر خواهی که بر آتش نسوزی
چو ابراهیم قربان از پسر کن
پذیرش حضرت ابراهیم برای قربانی کردن اسماعیل، گویای نداشتن هر گونه وابستگی به امور دنیوی است. آوردن راز نیز در داستان «دختران خورشیدی» اشاره به همان مضمون است. دخترانی که توصیف می‌شدند، به نوعی وابستگی دنیوی دارند. تنها دختر بارانی که آرزوی

مراج در سر می‌پروراند، می‌کوشد خود را از وابستگی‌ها براند و به خصوصیت دختر خورشیدی نزدیک شود. نویسنده در این داستان، با بهره‌گیری از مراسم قربانی، ماهیت آن را آشکار می‌کند.

آیین و مراسم زار در «قلعه طلسم شده»

زار، نوعی حادثه روانی است؛ اتفاقی که دامنه می‌یابد و چون کابوسی اقلیمی عمل می‌کند؛ کابوسی که اگر چه خوفناک است و روح را می‌کوبد، در گردش و فوران خود، جسم را چابک می‌کند، به نشاط می‌آورد و زار زده، از این بابت به وجد می‌آید. زار بی‌شک نوعی از خود بیخود شدن است؛ نوعی شکستن قرق جسم از حیطه خاک و استخوان و اتصال به سرزمین دیگر که سرشار از پرتو روح است؛ روح که در مرحله پیشادینی، پرده نامرئی اساطیر الاولین را می‌نواخت. زار یک آیین است. زار در هر جای دنیا که مدنیت هنوز حاکمیت مطلق پیدا نکرده است، نامی دارد و حتی اجزای متنوع را می‌طلبد.

در ایران، وقتی اجرا رو به دریاست، آن را زار می‌نامند، وقتی بر زمینی از شن و چشم‌اندازی وسیع صورت می‌گیرد، گوات و هنگامی که با قله و برف محشور است، پرخوان خوانی نامیده می‌شود. زار سواحل جنوب، گوات بلوچستان و پرخوان خوانی ترکمن صحرا، سه اجرای متفاوت زار است که جوهره تعلقات بدوی را نمایش می‌دهد.

باد و زار، نیروهای ناشناخته‌ای هستند که در همه جا وجود دارند؛ در بیابان، سر چاه، در دریا، زیر درختان خاص. اگر یکی از این بادها به سراغ آدمی بیاید، او را بیمار و ناتوان می‌کند. بیمار سرخورده از دعانویس و پزشک به فکر می‌افتد پیش بابا یا مامای (زار) شهر و آبادی خود برود تا آنها طی مراسمی به یاری‌اش بشتابند.

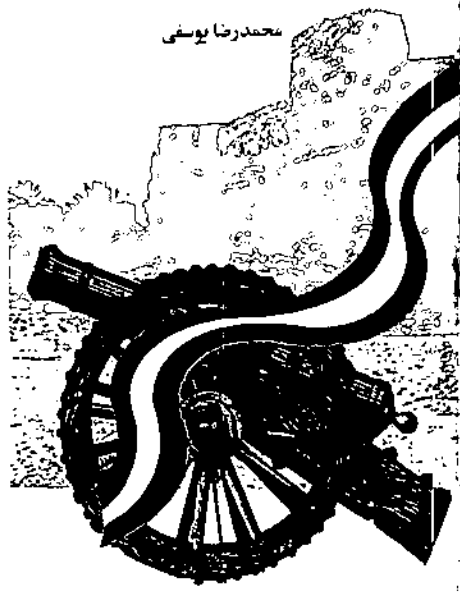
مراسم زار، در فرهنگ ایرانی ریشه ندارد، بلکه این معتقدات و آداب و رسوم، ریشه‌ای سواحلی (آفریقایی) دارد و برگرفته از فرهنگ سیاهان و «نگرو»هاست.

این مراسم، هنوز در برخی از نقاط خلیج فارس (خصوصاً جزایر) با صدای دهل‌های بزرگ و با همان ضرب تند و رعب‌آور سواحلی اجرا می‌شود. هنوز هم بیماران و مبتلایان ارواح و زارها با ترکیب صدای آواز دسته‌جمعی اهل هوا و صدای پایکوبی آنها، چاره و علاج می‌شوند.



قلعه طلسم شده

محمد رضا یوسفی



بابازارها و مامازارها هنوز به شیوه گذشتگان، ارواح خبیث را از تن بیماران می‌رانند.

عبنو، پسرک داستان «قلعه طلسم‌شده» که پدرش در جنگ ایران و عراق به اسارت گرفته شده در دنیای خیال و وهم خود، گذشته را زنده می‌کند. او به دوره صفویه بازمی‌گردد و در صفوف لشکریان شاه عباس، امامقلی خان را بازمی‌شناسد و همراه او به مبارزه با پرتغالی‌ها می‌پردازد. در واقع، عبنو با جست‌وجو و همانندسازی با پدر، هویت خود را باز می‌شناسد. پیوند بین دنیای واقعیت (وضعیت عبنو در زمان حاضر، جنگ ایران و عراق) و دنیای خیال (دوره صفویه، جنگ پرتغالی‌ها و اهالی جزیره هرمز) از طریق حالات زار صورت می‌گیرد. در حقیقت ورود به دنیای تخیل، با نشانه‌های اولیه زار مانند تب، هذیان و کابوس‌های آشفته همراه است. در توصیف عبنو را این‌گونه می‌شناسیم:

عبنو گیج و سرگردان و مبهوت وسط جمع نشسته بود. تخم چشمش یک انگشت چال رفته بود. از قوت و غذا افتاده بود و رمق بازی نداشت.

عمو یاسین می‌گوید: «بچه آب شده، مثل قالبی یخ به دست گرمای بی‌رحم.»

پس از روایت نشانه‌های اولیه، شخصیت‌های بومی‌داستان، بیماری زار را تشخیص می‌دهند.

شیخ طالب می‌گوید: «این بچه، زار زده است. هوا به کله‌اش دارد.»

بابا درویش: «زار است. زار با دوا و دکتر که درمان نمی‌شود.»

مراسم زار، دارای ارکان زیر است:

- بابا و مامای زار: بابا یا ماما کسی است که ابتدا خود، مرکب چندین زار و چندین باد مختلف بوده است و در اثر مرور زمان، با مهارت و قدرتی که به دست آورده، توانسته بر باد مسلط و سوار شود. بدین ترتیب با پدید آمدن تسخیر دو طرفه، ماما یا بابا قادر می‌شود زار را از وجود شخص مبتلا خارج کند. در این داستان، بابادریش و ماما قدم، چنین نقشی دارند:

«ماما قدم دستش شفاست.»

بابا درویش بالای مجلس نشسته بود...

اهل مجلس دور تا دور او نشسته بودند. هر کسی داخل مجلس می‌شد سلام می‌کرد و صلوات می‌فرستاد و مقابل بابا درویش زانو می‌زد و زمین را می‌بوسید و گوشه‌ای می‌نشست.

اهل هوا: بیمارانی که با یک یا چند مجلس، زارشان به زیر می‌آید و به جرگه اهل هوا در می‌آیند.

این افراد، نشانه و حالات بیماری را تنها در مجلس زار از خود نشان می‌دهند و با فرد زار زده همراهی می‌کنند.

«چند نفری از اهل مجلس به وجد آمده، برخاسته بودند و دور عبنو پایکوبی می‌کردند....»

موسیقی، رقص و آواز: موسیقی زار، شباهت زیادی به موسیقی محلی جنوب ایران دارد. ضرباهنگ‌ها به تناسب زار

مخصوص به خود، تغییر می‌یابد. هم‌چنین، این تغییرات متناسب با حال خود مبتلا، کند یا تند می‌شود. موسیقی

ریتمیک و ضربیه‌ای که با دهل‌ها در آیین زار نواخته می‌شود، از ترفندهای لازم تغییر هوشیاری به حالت خلسه است. از

اصلی‌ترین سازها در آیین زار، کب دهل، یک نوع دهل دو سر است که ابتدا بابا یا آن می‌زند و بعد ممکن است آن را به

یکی دیگر بدهد. گاه خود بابا یا ماما هم معنای آن را به درستی نمی‌دانند.

از سوی، رقص زار نیز با موسیقی و آواز همراه است. در نلسان، آلت موسیقی که بابا با آن می‌نوازد، تمبوره

است. در حالی که در سواحل جنوب ایران، کمتر از آن استفاده می‌کنند. تمبوره بیشتر در منطقه جنوب شرقی و بلوچستان

کاربر دارد. «این جوری راحت می‌شود. باد توی سرش است. مرکب سخت جانی است. با صلابت تمبوره من آرام می‌شود.

«صلابت تمبوره در گوشش بود. انگار سرش در آتشگردان بود و آن را می‌چرخاند.» در این مراسم، ماده‌ای را به نام

گشته، در ظرف بخور یا گشته سوزه، می‌سوزانند و با آن، ساز خود را متبرک می‌کنند.

«بابا درویش تمبوره را بر روی بخور گرفت و آن را متبرک کرد.»

این داستان، نه تنها خوانندگان را با آیین و مراسم زار آشنا می‌کند بلکه با بهره‌گیری از آن، خواننده را به دنیای

توهم و خیال عبنو هدایت می‌کند. بدین‌وسیله، ذهن آماده می‌شود تا مرز واقعیت و خیال را درهم نوردد تا جایی که در

خیال، واقعیت را ببیند و در واقعیت رد پای خیال را.

پاورقی:

۱. دکتر جواد برومند سعید، نوروز جمشید (تهران: نشر توس، ۱۳۷۷)
۲. همان.
۳. همان.
۴. فرحناز ناصری
۵. همان
۶. همان
۷. همان



قدرت درویشی

اسیر شهر خاکستری

○ زری نعیمی

فصل‌های شهر خاکستری

برای فرزند درویش‌ها، زار زده، زار زده، زار زده

فصل‌های کوچک من

مجموعه داستان‌های کودکانه



فصل‌های شهر خاکستری

برای فرزند درویش‌ها، زار زده، زار زده، زار زده

فصل‌های کوچک من

مجموعه داستان‌های کودکانه

فصل‌های شهر خاکستری

برای فرزند درویش‌ها، زار زده، زار زده، زار زده

فصل‌های کوچک من

مجموعه داستان‌های کودکانه

○ عنوان کتاب: شهر خاکستری (سه جلدی)

○ نویسنده و تصویرگر: مریم اجدری

○ ناشر: سیمرو

○ نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸

○ شمارگان: ۳۰۰۰۰ نسخه (هر جلد)

○ تعداد صفحات: ۴۴ و ۴۲ و ۴۸ صفحه (سه جلد)

○ بها: ۲۵۰ تومان (هر جلد)